بسم الله الرحمن الرحیم

# اشاره

بحث در حرمت سب مؤمن بود؛ دلیل عقلي و آيات را بحث كرديم و سومين دلیل روايات و قواعد عامه فقهي است.

می‌توانیم به بعضي از قواعد عامه و روايات عمومي كه در خصوص سب وارد شده تمسك كنيم كه دليل بر حرمت توهين مؤمن و تحقير او و عناويني از اين قبيل است و شامل بحث ما هم می‌شود.

# ادله روایی

اين روايات در وسائل‌الشیعه ابواب احكام عشرت جلد هشتم باب صد و چهل‌وشش صد و چهل‌وهفت و صد و چهل‌وهشت است که قاعده عامه‌ای را در روابط ميان مسلمانان بيان می‌كند در غير اين ابواب رواياتي وجود دارد. عنوان باب صد و چهل‌وشش تحريم اهانة المؤمن و خذلانه است، باب صد و چهل‌وهفت تحريم **اذلال المؤمن و احتقاره** باب صد و چهل‌وهشت **الاستخفاف بالمؤمن** است كه چند عنوان توهين و خوارشمردن و تحقير و كوچک شمردن است كه به هم نزديك است البته عنوان اعم اهانت است كه در باب صد و چهل‌وشش آمده است. روايات متعددی دلالت بر حرمت اهانت می‌كند كه شايد به خاطر تعدد نيازي به بحث سندي نباشد اما درعین‌حال بعضي از روايات را از لحاظ سندي هم توجه می‌كنيم.

پس رواياتي كه اهانت مؤمن را حرام شمرده است از ادله بحث ما می‌شود البته اهانت اعم از سب است ولي مواردي از سب مصداق اهانت هست درواقع ما به قاعده‌ عامه‌ای تمسك می‌كنيم كه موارد سب را هم شامل می‌شود و توهين غير از سب مصداق‌های ديگر هم دارد. روايات اهانت و توهين دليل بر حرمت سب مؤمن می‌شود.

## روایت اول: روایت ابان بن تغلب

در باب صد و چهل‌وشش روايت اول اين است **مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَن‏ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْقَمَّاطِ عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: «لَمَّا أُسْرِيَ بِالنَّبِيِّ ص قَالَ يَا رَبِّ مَا حَالُ الْمُؤْمِنِ عِنْدَكَ- قَالَ يَا مُحَمَّدُ مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيّاً فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَة».[[1]](#footnote-1)**

**می‌**گويد وقتي حضرت به معراج برده شد عرض كرد كه **مَا حَالُ الْمُؤْمِنِ عِنْدَكَ** ارزش مؤمن نزد شما چه اندازه است خداوند خطاب به پيامبر فرمود: «**مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيّاً فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ وَ أَنَا أَسْرَعُ شَيْ‏ءٍ إِلَى نُصْرَةِ أَوْلِيَائِي»‏** كسي كه ولي از اولياي من و مؤمني را اهانت بكند - ولي به معناي عام است- **فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ** به جنگ من برخاسته است و من براي ياري اولياء خودم شتاب خواهم كرد؛ يعني به دفاع از او برمی‌خیزم و در مجازات كسي كه به جنگ ولي من و مؤمني آمده است شتاب می‌کنم. در **ليلة المعراج** مسائل زيادي به آن شب نسبت داده می‌شود ازجمله اين قصه است. به لحاظ زماني در همان فرصت كوتاه اتفاقات فوق‌العاده عظيمي رخ داد براي اينكه آن اتفاقات در ماوراي زمان به معناي عادي و دنيايي رخ داد.

### بررسی سندی و دلالی روایت

اين روايت اول باب صد و چهل‌وشش بود که دو جهت دارد؛ يكي جهت سندي و يكي دلالي است همه رجال سند معتبر هستند جز **أَبِي سَعِيدٍ الْقَمَّاطِ** كه محل بحث است **محمد بن يعقوب عن عدة من اصحابنا** كه در كافي می‌آيد معتبر است عن احمد بن محمد بن خالد برقي اسماعيل بن مهران و ابان بن تغلب كه از اصحاب مشهوري بود كه از امام باقر و امام صادق نقل می‌كند. شخصي كه در سلسله سند قرار گرفته و می‌تواند محل بحث باشد ابي سعيد القماط هست در معجم و تنقيح آمده كه ابي سعيد قماط مشترك بين دو نفر است يكي خالد بن سعيد القماط است يكي صالح بن سعيد القماط است؛ اگر خالد باشد خالد بن سعيد موثق است و اگر صالح بن سعيد باشد صالح توثيق نشده ظاهراً برادر بودند بين اين دو يكي موثق است و يكي غیر موثق است به‌احتمال‌قوی برادر هستند و در يك زمان و طبقه قرار گرفته‌اند. ازاین‌جهت وقتي مشترك بين ثقه و غير ثقه شد نمی‌شود اعتماد كرد مرحوم آقاي خوئي در معجم شواهدي آورده‌اند براي اينكه ابي سعيد قماط منصرف به خالد بن سعيد است خيلي نمی‌توانیم مطمئن به آن شواهد باشيم بحث آن طولاني است و لذا اين مشترك است. بر مبناي آقاي خوئي انصراف به خالد بن سعيد ثقه دارد و روايت معتبر می‌شود؛ اما اگر كسي انصراف به خالد بن سعيد را نپذيرد مشترك می‌شود و روايت خالي از اشكال نيست. اين از لحاظ سند است؛

#### نکته اول: دلالت «مَنْ أَهَانَ ...»

به لحاظ دلالي **مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيّاً فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ** دلالت آن بر حرمت بسيار واضح است ولو اينكه نهی‌ای ندارد ولي از نهي بهتر است **مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيّاً فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ** مثل ربا است می‌گويد در مقام محاربه با من برخاسته و مطمئناً دلالت بر حرمت می‌كند. **وَ أَنَا أَسْرَعُ شَيْ‏ءٍ إِلَى نُصْرَةِ أَوْلِيَائِي** كه آن هم مؤكد است و دلالت بر حرمت آن واضح است.

#### نکته دوم: احتمالات در باب «وَلِيّاً»

نكته ديگر اينكه سه احتمال در باب ولیاً هست:

1. يك احتمال اين است كه ولي مؤمن‌های خاص باشند، مؤمن‌هایی كه درجات عاليه‌ای را احراز كرده‌اند نه مطلق مؤمن؛
2. مقصود مؤمن به معناي عام قضيه باشد؛
3. مقصود مسلم باشد كه شامل غير امامي و غير عادل بشود و همه طوایف مسلمين را بگيرد.

##### بررسی احتمالات

احتمال اول كه مقصود از ولي مؤمن خاصي باشد بعيد است مؤمن به معناي عام مورد سؤال قرار گرفته است؛ ولي از باب اين است كه هر مؤمني ولي خدا است. پس به قرينه سؤالي كه از مطلق مؤمن بود و در ظاهر جواب منطبق بر سؤال است يعني همه سؤال را جواب می‌دهد، اينكه بگوييم سؤال از مطلق مؤمن است جواب مربوط به طبقه خاصي از مؤمنان است و اين خلاف ظاهر است؛ اگر قرينه‌ای باشد می‌شود ولي به ظاهر سؤالي كه شما از كسي می‌كنيد او تمام آنچه را كه سؤال كرديد جواب می‌دهد چون در مقام پاسخ به تمام چيزي است كه مورد سؤال قرار گرفته و ظاهر مؤمن هم مؤمن به معناي عام قصه است از اين جهت ولي به معناي ولي خاص نيست از **باب الله ولي الذين آمنوا** كه خدا ولي مؤمنين است و مؤمنين ولي خدا هستند و مطلق مؤمن مقصود است. پس احتمال اول كه مقصود ولي از طبقه ممتازي از مؤمنان باشد، قابل قبول نيست به دليل اينكه سؤال از مطلق مؤمن است و در ظاهر جواب هم متوجه مطلق مؤمنين است و ولايت بين خدا و مؤمنين هم اصل قرآني است و در روايت هم آمده كه همه مؤمنين به نوعي با خدا ولايت دارند. بنابراين احتمال اول كنار می‌رود كه مقصود طبقه خاصي از مؤمنان باشد و مردد بين مؤمن و مسلم می‌شود اين احتمال را ما در بحث تكميلي توجه خواهيم كرد. احتمال اول دفع می‌شود ولي بين احتمال دو و سه نكته‌ای است كه چون مشترك بين روايات است و بحث‌های ديگري دارد ان‌شاءالله در بحث‌های پاياني روايات بحث خواهيم كرد.

#### نکته سوم: دلالت «وَ أَنَا أَسْرَعُ شَيْ‏ءٍ ...»

**«وَ أَنَا أَسْرَعُ شَيْ‏ءٍ إِلَى نُصْرَةِ أَوْلِيَائِي**» يعني مجازات می‌كنم احتمالاً مقصود اين باشد كه در روايات آمده كه بعضي از گناهان و معاصي هست كه در اين دنيا خدا او را مؤاخذه می‌كند و زود مجازات می‌كند در بحث همز و لمز و طعن و اهانت و توهين روايات ديگري دارد كه خدا در همين دنيا مجازات می‌كند.

رواياتی می‌گويد از دنيا نمی‌رود مگر اينكه خودش هم مبتلاي به آن می‌شود؛ كسي كه به خاطر يك عيب به ديگري طعنه می‌زند در همين دنيا مجازات می‌شود و مبتلاي به آن می‌شود «**وَ أَنَا أَسْرَعُ شَيْ‏ءٍ إِلَى نُصْرَةِ أَوْلِيَائِي»** اشاره به اين است كه شتاب می‌گيريم يعني در همين دنيا مجازات می‌كنم.

روايت بعدي در مورد طعن و عیب‌جویی آمده است آنجا مطلق مؤمن يا مسلم است می‌گويد كسي مسلماني را عیب‌جویی بكند در همين دنيا مبتلا به چيزي می‌شود كه از او عیب‌جویی می‌كرد. بنابراين اين روايت دلالت بر حرمت اهانت دارد و نكته نهايي اين است كه دلالت آن بر بحث ما دلالت تامه‌ای نيست براي اينكه گفتيم كه سب يعني اهانت به اسناد نقصي به غير، مفهوم اهانت در سب وجود داشت اين هم اهانت است و جنسي است كه يك نوع آن سب است البته مصاديق ديگري غير از سب دارد ولي سب مصداق اهانت و توهين است. نكات ديگري هست كه لزومي ندارد از جمله اهانتي كه می‌گوييم اهانت نوعيه عرفيه است، اهانتي است كه در نگاه عرفي سخن و كلامي توهين به ديگري به شمار بيايد، امور شخصي نيست بيشتر امر عرفي و نوعي است و اعم از فعل و قول است ولي قول را هم مثل سب می‌گيرد يعني قولي و فعلي داريم؛ اهانت قولي هم انواعي دارد که يك نوع آن سب است.

##  روایت دوم: روایت معلی بن خنیس

روايت بعدي روايت دوم باب صد و چهل‌وشش ابواب احكام عشرت از كتاب حج جلد هشت **وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ مُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيّاً فَقَدْ أَرْصَدَ لِمُحَارَبَتِي وَ أَنَا أَسْرَعُ شَيْ‏ءٍ إِلَى نُصْرَةِ أَوْلِيَائِي**»[[2]](#footnote-2).

اين روايت تقريباً مضمون روایت قبلی را دارد و دلالت بر حرمت اهانت مؤمن می‌كند كه يكي از مصاديق آن سب است. در حقيقت با خواندن اين روايات يك بحث ديگري كه در مكاسب نيامده كه مطلق اهانت باشد، بحث می‌كنيم مثل اينكه در آيه قول زور قاعده عمومي فقهي شد كه به آن معنايي كه گفتيم قول زور حرام است و یک قاعده كلي است كه يك مصداق آن سب است. اينجا هم قاعده كلي از روايات استخراج می‌شود كه يك گوشه اهانت قولي است و در اهانت قولي هم يك قسم آن سب است و الا هم اهانت قولي غير سب داريم و هم اهانت‌های غير قولي داريم اين را قاعده عامه اثبات می‌كند كه در اوایل بحث گفتيم و خوب بود مجموعه ده بيست عنواني كه در روابط ميان انسان‌ها و مسلمان‌ها ذكر كرديم در يك نظام جامعي موردبحث قرار می‌گرفت و موازين فقهي و اخلاقي اسلام روابط ميان انسان‌ها خيلي جامع‌تر می‌شد البته ما ضمن بحث نگاه جامع را طرح كرديم. می‌خواهم بگويم قول زور قاعده عامه بود، توهين هم قاعده عامه‌ای است كه با عقل سازگار است. در مفهوم گفتيم مادامي صدق سب می‌كند كه توهين به شمار بيايد اگر توهين به شمار نمی‌آید مثلاً ابوجهل كه براي افرادي سب است بعد اسم شده و بدي خود را از دست داده و اگر اسم كسي بگذارند يا بر او اطلاق بكند سب به حساب نمی‌آید و تابع تلقي عمومي از اين كلمه است كه چه تلقي بشود.

### بررسی سندی و دلالی روایت

اين روايت دوم است اين روايت هم مثل هر روايت ديگري يك بحث سندي دارد يك بحث دلالي.

در بحث سندي همه رجال آن معتبر هستند جز معلی بن خنيس که داستان مفصلي دارد من آنچه راجع به معلی بن خنيس در كتب رجالي آمده روايت می‌كنم؛ معلی بن خنيس هماني است كه شايد چهارصد تايي روايت داشته باشد و روايات نوروز از معلی بن خنيس است رواياتي كه در مورد نوروز آمده و تعریفی کرده يا غسلي براي آن بيان كرده مربوط به معلی بن خنيس است كه آخرش دارد «**نَيْرُوزُنَا كُلُّ يَوْم**‏»[[3]](#footnote-3) امام می‌فرمايد هر روز را براي ما نوروز قرار بدهد. به نوعي بین اقوال متقدمين از اصحاب رجال و قدح و ذم در توثيق معلی بن خنيس معارضه وجود دارد متقدمين كه می‌گوييم از این جهت است كه توثيق‌ها و مدح و ذم‌ها و تضعیف‌هایی كه در دوره‌های متأخر مثل مرحوم علامه يا دوره خود ما و سيد طاووس است توثيق و تضعیف‌های اجتهادي است و خيلي اعتبار ندارد مثل اينكه شما هم راجع به يك راوي بررسي می‌كنيد به يك نظريه‌ای می‌رسيد اين توثيق و تضعيف اجتهادي است كه فايده‌ای ندارد. توثيق و تضعيف افراد يك امر حسي است كه خبر حسي در آنجا معتبر است اينكه كسي در اثر مؤانست با شخصي بگويد اين آقا مقيد به آداب شرعي است يا ثقه است يا ضعيف است اين خبري كه ناشي از حس يا حدس قريب به حس باشد ارزش دارد وقتي اقوال ديگران در توثيق و تضعيف اشخاص و روات اعتبار دارد كه مستند به حس يا حدس قريب به حس باشد يعني خبر حسي باشد در اثر ارتباطي كه با او دارد می‌گويد اين نماز می‌خواند يا نمی‌خواند، مقيد به آداب شرعي و رعايت واجبات و محرمات هست يا نيست در سخن آدم صادقي است يا كاذبي است؟ در اثر مؤانست و شناختي كه دارد خبر می‌دهد اين خبر اگر حسي باشد معتبر است اما اگر كسي از روي اجتهاد راجع به‌خوبی و بدي كسي بدهد اجتهاد هر كسي براي خودش ارزش دارد مگر در جايي كه تقليد باشد در توثيق و تضعيف هم گاهي توثيق و تضعیف‌های اجتهادي است گاهي حسي و خبري است؛ توثيق و تضعیف‌های اجتهادي كه از ابن طاووس و علامه است كه كتب رجالي متأخر است تنقيح المقال مامقاني، معجم الرجال آقاي خوئي اگر چيزي را خودش تحليل می‌كند يا به نظريه می‌رسد براي خود ايشان مفيد است و خبر نيست كه بتوانيم به عنوان خبر توصيفي يا تضعيفي به آن اعتماد بكنيم. بنابراين اخبار در رجال بايد به اخبار حسي اعتماد بكنيم؛ اخبار حسي امروز در سه چهار كتاب رجالي كه متصل به عصر اصحاب ائمه و ائمه هست و با حس خودشان مستقيم نقل می‌كنند يا با يكي دو طبقه مثل رواياتي كه حسي است و ثقه يا ثقه نبودن را به صورت خبر گزارش می‌دهد اعتبار دارد؛ اما دوره‌های بعدي این‌ها چيز خاصي نمی‌دانستند مستند به قبلی‌ها است يا شواهد و حدثيات و اجتهادشان هست و لذا آنچه الان جاافتادگي دارد خبرهاي توثیقي و تضعيفي كه در فهرست شيخ يا در رجال شيخ يا رجال نجاشي يا كشي باشد اين چهار كتاب اصل و معتبر است و مال زمانی است كه می‌شود حمل بر خبر حسي بكنيم يعني رجال نجاشي كه بسيار كتاب متقني است، فهرست شيخ طوسي و رجال شيخ و رجال كشي كه رجال كشي را شيخ نقل كرده آن هم به شيخ می‌رسد اين چهار كتاب رجالي است كه از حيث اينكه گزارش حسي و خبري نقل می‌كند اعتبار دارد كه اين ثقه است يا ثقه نيست بقيه کتاب‌ها كه در اعصار متأخر نوشته شده بيشتر جنبه اجتهادي دارد البته توثیق و تضعیف‌های خاصي داريم كه پراكنده در روايات يا اقوال علما و اصحاب آمده و علاوه بر اين هم توثیق‌های عام داريم كه آن هم قواعد عمومي رجال است كه يكي دو تا را قبول داریم. بنابراين توثيق اين چهار كتاب چون می‌شود بگوييم حسي است اعتبار دارد؛ بإضافه توثیق‌های خاصي كه پراكنده در روايات است و بإضافه بعضي قواعد عامه توثيقي اما توثیق‌های در كتب متأخرين اعتبار ندارد.- اين را در حاشيه و جمله معترضه خواستم عرض بكنم- در باب معلی بن خنيس تعارض مدح و ذم وجود دارد فكر می‌كنم تضعیف‌های متعددي در كلام نجاشي و بعضي كتب شيخ باشد و در نكته مقابل توفیق‌ها و تعریف‌های مهمي هم در بعضي از رواياتي كه معتبر هست از معلی بن خنيس شده كه نشان می‌دهد كه شخصيت ممتازي بوده است در تعارض بين توثيق و تضعيف دو نظريه است يك نظر نرخ شاه‌عباسی تعارض است توثيق و تضعيف وقتي در اصول مشترك معتبري باشد این‌ها باهم تعارض می‌كند و نمی‌توانیم بگوييم ثقه است.

نظر ديگري كه آقاي خوئي به سمت اين تمايل پيدا كرده‌اند كه می‌گويند تضعیف‌هایی كه راجع به ايشان آمده بيشتر به غلو ايشان را تضعيف كرده‌اند و غلوي كه به افراد نسبت داده می‌شد گاهي در نسبت غلو، غلو بود مثلاً كسي كه با نگاه غيبي و ملكوتي به مقام امام نگاه می‌كرد و چيزهاي غیرمتعارفی را به امام نسبت می‌داد متهم به غلو می‌شدند درحالی‌که آن‌ها چيزهاي غير مأنوسي نيست دليل دارد و قابل‌قبول هست؛ از اين جهت گفته شده درست است به ظاهر گروهي ايشان را تضعيف و گروهي توثيق كرده‌اند ولي وقتي ریشه‌یابی می‌كنيد می‌بينيد تضعيف آن‌ها مستند به نگاه مخصوص او به قضيه امامت و ولايت است و آن‌ها در نگاه اجتهادي خود آن بحث را قبول نداشتند گفتند اين قالي است؛ يعني احراز می‌كنيم كه تضعيف آن‌ها مستند به دليلي است كه آن دليل پيش ما قبول نيست. اين قصه را در خيلي روات داريم بحث غلو از مباحث پيچيده تاريخي است در مورد غلو اواخر پایان‌نامه‌های متعدد نوشته شده از قديم هم در كتب رجال مطرح بود براي اينكه خود غلو محل بحث است بعضي از چيزهايي كه بعضي از قدما يا بزرگان غلو به شمار می‌آوردند خیلی‌ها غلو به شمار نمی‌آورند؛ مثلاً امام معصوم و ائمه محدث بودند و ملائكه با آن‌ها سخن می‌گفتند ممكن است كسي در ذهن خود بگويد اين غلو است ولي ادله معتبر داريم كه محدث هستند يا چيزهايي از اين قبيل.

#### نظر آقاي خوئي در مورد معلی بن خنيس

بنابراين مرحوم آقاي خوئي چنين استدلالي در باب معلی بن خنيس دارند که ولو اينكه در ابتدا شما بگوييد آقاي معلی بن خنيس را بعضي توثيق كردند و بعضي مذمت كرده‌اند و هميشه وقتي باهم بيايد تعارض می‌كند و تساقط می‌كند و دليل بر ثقه بودن اين شخص نداريم چون دليل بر ثقه بودن معارض داشت؛ اين درست است و خیلی‌ها اين نظر را پذيرفته‌اند كه تعارض و تساقط است و اعتبار ندارد اما ايشان گفته‌اند اگر ما يك مقدار دقت بكنيم می‌بينيم تضعيف اين آقا از سوي نجاشي به خاطر اتهام به غلوش است و اتهام به غلو هم خيلي وقت‌ها به خاطر نظريات خاصي بوده كه راجع به ائمه وجود داشت و آن‌ها از نگاه ما درست است و لذا به‌طورکلی هر جايي كه راوي متهم به غلو می‌شود آنجا بايد با دقت مسئله را بررسي كرد .چيزي كه می‌شود از آن دفاع كرد غلوی است كه كسي مقام خدائي و ربوبيت را به ائمه نسبت بدهد يا قائل به تفويض امور به ائمه بشود؛ چند موضوع است كه از مقامات خاصه‌ای كه مربوط به حضرت حق يا مقام ربوبي است يا مقامات خاصه‌ای كه براي پيامبر اكرم **صلوات الله و سلامه عليه** هست نسبت بدهيد يا تفويض را كسي قائل بشود كه اسناد ربوبيت و این‌هاست این‌ها غلو است از این‌ها بگذريد **قولوا فينا ما شئت** هر چه بگوييم غلو نيست و مقابل مقام الوهيت يا نبوت كه نباشد مقام الوهيت و نبوت را كه به اينجا نسبت ندهيم بقيه همه قابل‌قبول است براي اينكه هرچقدر این‌ها را بالا ببريم همه در ظل تجليات حضرت حق است چيز جدايي نيست كه بخواهد به شرك و امثال این‌ها منجر بشود جزء تجلي حضرت حق است هرچقدر بالا برده بشود وقتي دليل داشته باشد مانعي ندارد و غلو به شمار نمی‌آید **«لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ**»[[4]](#footnote-4) در دعاي ماه رجب دارد فرقي بين تو و این‌ها نيست اين اگر كلي باشد كفر است ولي با استثنا می‌گويد **إلا أنهم عبادک** هرچقدر به این‌ها نسبت بدهيد و عبوديت این‌ها و انتساب به خدا و توحيد به معناي درست را بپذيريد مانعي ندارد؛ البته دليل می‌خواهد ولي اشكالي ندارد. و لذا ايشان معتقد به اين هستند كه معلی بن خنيس از اين حيث قابل‌قبول است در این صورت روايات نوروز و این‌ها درست می‌شود. بحث نوروز همه به معلی بن خنيس وصل است. اين فرمایش درستي است ولي بايد اطمينان پيدا كرد به اينكه غلوي كه نجاشي به اين آقا نسبت می‌دهد به خاطر اين نظر هست و اين نظر هم غلو نيست برای احراز اين شواهد تامي نيست چون بالاخره او را مستند به غلو كرده ما غلوهاي باطل و ناحق هم داشتيم كه واقعاً غلو بوده و آن شواهد، شواهد تامي بر اينكه اين غلوي كه ما آن را باطل می‌شماریم نيست و لذا علی‌رغم اينكه بحث آقاي خوئي بحث جالبي است و درست هم هست مبناي آنكه اسناد غلو را با دقت بررسي بكنيم ولي به‌هرحال نسبت غلوي داده شده كه نمی‌توانیم دقيق بگوييم به خاطر اين مطلب يا اين مطلب است و ما اين را غلو نمی‌دانیم. استناد اين به يك چيز معين و دقيقي كه بگوييم به خاطر اين گفته غالي است و ما هم آن قول را غلو نمی‌دانیم و اين دقيق نيست و لذا مشكل است كه از شهادت به ذم عبور بكنيم.

سؤال:؟

جواب: آن عنوان ديگري است **«إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ»[[5]](#footnote-5)** يا می‌گويد بعضي از حقائق را به همه نگويید چون عقائدشان را متزلزل می‌كند. آن عنوان ثانوي است كه حقي است ولي ظرفيت آن را ندارد چه كسي می‌تواند مسئله وحدت شخصي را درك بكند كه عرفا می‌گويند و لذا بزرگان هم گاهي عرفا را متهم به اين می‌كنند كه شرك می‌گويد. احتمالاً خيلي موارد به خاطر اينكه درك وحدت شخصي كه يك عارف می‌گويد كار مشكلي است. می‌خواهيم ببينيم نظري كه داده است فی‌الواقع غلو است يا نيست؟ می‌گوييم خيلي جاها آن‌ها غلو می‌دانستند ولي ما غلو نمی‌دانیم. ولي گاهي فرد رعايت نمی‌کند حرفي كه نبايد همه‌جا بزند و حقي كه همه‌جا ظرفيتش نيست می‌گويد که اشكالي دارد حتي ممكن است معصيت هم باشد ولي ما در مخبر و خبر عادل نمی‌خواهیم فقط بايد از نظر خبري ثقه باشد همان كافي است. گاهي مسائل حقي است كه نبايد گفت چون ظرفيت آن نيست و بازتاب‌های منفي دارد؛ ولي بحث اين است كه او سخن باطلي را به ائمه نسبت می‌داد ايشان می‌فرمايد اين احراز نشده است. به‌هرحال مرحوم نجاشي و این‌ها اين نسبت غلو را داده‌اند آن طرف را بايد ثابت كرد كه غلو او به خاطر اين است كه می‌گويد امام محدث است، بايد اين ثابت بشود كه مستند به اين است و ما اين را غلو نمی‌دانیم؛ در اين حد آقاي خوئي شواهدي اقامه نكرده‌اند و لذا به نظر می‌آيد اينجا نوعي تعارض است و نمی‌شود مطمئن به قصه معلی بن خنيس بود. از نظر دلالي هم «**مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيّاً»** هست كه همان نكاتي كه در دليل قبلي گفتيم هست و دلالت آن بر حرمت دلالت تام نيست و چون نكته جديدي ندارد نظير بحث روايت قبل است.

## روایت سوم: روایت حماد بن بشیر

روايت سوم **َ عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ وَ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ وَ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ جَمِيعاً عَنْ حَمَّادِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيّاً فَقَدْ أَرْصَدَ لِمُحَارَبَتِي»[[6]](#footnote-6).**

### بررسی سندی و دلالی روایت

اين روایت هم همان مضمون دو روايت قبل را دارد كه امام از پيامبر نقل می‌كند و پيامبر هم از خدا نقل می‌كند كه **مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيّاً فَقَدْ أَرْصَدَ لِمُحَارَبَتِي** و لذا بحث دلالی‌اش همان بحث‌های قبلي است.

از نظر سند مواجه با مشكلي است و آن حماد بن بشير است كه از امام صادق نقل می‌كند حماد بن بشير توثيق ندارد پس سند اين روايت هم معتبر نيست.

در روايات مؤمن از جايگاه خيلي بالایی برخوردار است، همین‌که كسي صدق مؤمن كرد آن همه فضيلت به او ذكر می‌كند در آن روايات حتي لفظ مسلم وارد شده؛ مطلق مسلم نه مؤمن به اين معنايي كه اخص از مسلم است.

گفتيم **الله ولي الذين آمنوا** لازم نيست حمل بر خاص بكنيم مطلق مؤمن ولي خداست ولايت مطلقه است و بخصوص روايت اول قرينه بود «**مَا حَالُ الْمُؤْمِنِ عِنْدَكَ**» كه مطلق بود قرينه بر اين می‌شود مؤيد اين ده‌ها روايت ديگر است كه آنجا بحث ولايت به معناي خاص نيست مسلم است بعضی‌ها به مسلم می‌رسد اين هم روايت سوم است.

## ادامه روايات باب

چهار پنج روايت بعدي اين باب تقريباً همين مضمون را دارد منتهي «**اسْتَخَفَّ بِفَقِيرٍ مُسْلِم‏**»[[7]](#footnote-7) دارد آن‌ها می‌گويد كسي كه مسلمان نادار و فقیري را كوچك بشمارد خدا عقاب‌هایی متوجه او می‌كند.

فرق چهار پنج روايت با اين روایات این است كه این‌ها مطلق بود و آن‌ها مسلمان فقيري را مورد اهانت قرار می‌دهد چون در نظام ارتباطي اسلام خيلي تأكيد شده كه براي فقير و غني در اكرام و احترام و رعايت حقوق اجتماعي كه با مسلمان‌ها بايد داشت نبايد تفاوت قائل شد، آن اخص از این‌ها است این‌ها تحقير مؤمن و اهانت مطلق را می‌گويد آن‌ها اهانت به مسلمان فقير را مذموم می‌شمارد آن مذمت ويژه‌ای است كه متوجه انسان فقير است چون‌که اگر كسي را به خاطر فقرش تحقير بكند اين از مطلق تحقير عقاب بيشتري دارد در حقيقت ما يك قاعده داريم كه توهين به مسلمان و كوچک شمردن او حرام است؛ يك قاعده داريم كه توهين و كوچك شمردن فقير به خاطر فقر حرام مضاعف است اين خيلي عجيب است؛ يعني تحقير فقير نزد خدا بيشتر از تحقیر غنی عقاب دارد مطلق و مقيد است منتهي مطلق و مقيد مثبتين است كه حمل بر هم نمی‌شود و دو قاعده می‌شود.

### قاعده عمومي

یک قاعده عمومي است كه اهانت به مؤمن و تحقير مسلم و مؤمن حرام است يك قاعده خاصه‌ای است كه در مؤمن و مسلم فقير دليل مضاعفي دارد می‌گويد عقاب بيشتري دارد اين هم چون بحث ریزتر می‌شود من روايات را از نظر سندي و این‌ها بحث نمی‌کنم مثلاً روايت هشتم در اينجا معتبر است كه «**لَا تُحَقِّرُوا مُؤْمِناً فَقِيراً فَإِنَّ مَنْ حَقَّرَ مُؤْمِناً أَوِ اسْتَخَفَّ بِهِ حَقَّرَهُ اللَّهُ وَ لَمْ يَزَلْ مَاقِتاً لَهُ حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ مَحْقَرَتِهِ أَوْ يَتُوبَ وَ قَالَ مَنِ اسْتَذَلَّ مُؤْمِناً أَوِ احْتَقَرَهُ لِقِلَّةِ ذَاتِ يَدِهِ شَهَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَة**»[[8]](#footnote-8) اين روايت را بايد به عنوان روايت چهارم بخوانيم و روايت معتبري است اين روايت معتبر دو قاعده گفته هم قاعده عمومي را گفته كه «**مَنْ حَقَّرَ مُؤْمِناً أَوِ اسْتَخَفَّ بِهِ حَقَّرَهُ اللَّهُ**» كسي او را خوار بكند و اهانت بكند **«وَ لَمْ يَزَلْ مَاقِتاً لَهُ حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ مَحْقَرَتِهِ»** همينطور خدا بر او خشمگين است تا برگردد. اين همان چيزي است كه با بحث ما مرتبط است که حرمت توهین است. **مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْمُثَنَّى عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَال‏**؛

### بررسی سندی و دلالی روایت

اين روایت معتبر است و دلالت بر بحث ما می‌كند. ذيل آن قاعده دوم را می‌گويد كه نسبت به فقير مؤمن باشد **«مَنِ اسْتَذَلَّ مُؤْمِناً أَوِ احْتَقَرَهُ لِقِلَّةِ ذَاتِ يَدِهِ شَهَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى رُءُوسِ الْخَلَائِقِ.**» بعد از اين که قاعده كلي را فرمودند می‌فرمايد اگر كسي ديگري را به خاطر ناداني و فقر توهين و تحقير بكند «**شَهَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ**» خدا او را در انظار خلایق در روز قيامت رسوا می‌كند اين هم دليل خوبي است كه هر دو قاعده را می‌رساند.

به لحاظ دلالت این‌ها اعم از قولی و فعلی است قولي‌اش هم اعم از سب و غير سب است مثل نكات قبلي است منتهي اينجا مؤمن دارد. در فقير بعضي از روايات دارد كه **أخاه المسلم** يا **استخف بفقير** دارد كه آنها مسلم دارد در بحث مسلم و مؤمن در آخر بحث مفصلي خواهيم داشت. اين چهار روايت را در اين باب خوانديم كه قاعده عمومي را ذكر می‌كند كه حداقل روايت هشتم درست است.

روايات ديگر و بخش آخر اين روايت قاعده خاصي در مورد فقير ذكر كرده است مثلاً روايت دهم راجع به فقير است روايت يازدهم مطلق است كه سند آن معتبر نيست و روايت يازدهم مطلق است و سند آن اشكال دارد ولي دلالت بر قاعده كلي می‌كند. پس پنج روايت اين باب قاعده كلي را می‌گويد يك و دو و سه و هشت و يازده كه هشتم معتبر است يك قاعده خاصي هم راجع به فقير مسلم داريم كه در باب روايت هشت هست بإضافه چند روايتي كه نخوانديم.

چند سؤال است فقط اجمالاً گفتم كه خيلي جالب است كه در نگاه اسلام می‌گويد حرمت اهانت مطلق به مسلم و مؤمن محفوظ است و حرمت خاصه‌ای در اهانت به فقير دارد؛ منتهي اهان فقيراً دو جور است يك وقتي اهانتي كه می‌كند يا تحقير می‌كند تحقير از حيث فقر است يك وقتي آدم فقيري را تحقير می‌كند نه به خاطر فقر چون فقير است و دستش جايي بند نيست چون زورش به او می‌رسد و به او اهانت می‌كند و از جهت چشم و ابرو هم به او اهانت می‌كند یعنی اهانت به اعضای بدن يا اخلاق او است اين هم يك سؤالي است چند سؤال راجع به اين هست اين روايات دو جور است بعضي دارد **كه من أجل فقره يا «لِقِلَّةِ ذَاتِ يَدِهِ»** ولي بعضي هم مطلق است و بعيد نيست كه مطلق را قائل بشويم و لذا به نظر می‌آيد اهانت به فقير چه از حيث فقر و چه از جهات ديگر عذاب مضاعف دارد ولي در چند روايت دارد كه **«لِقِلَّةِ ذَاتِ يَدِهِ»** عنايت ويژه‌ای نسبت به آن است اين روايات باب صد و چهل‌وهشت بود كه پنج روايت با بحث ما مرتبط بود البته در بعضي عنوان اهانه داشت در بعضي عنوان استذل داشت و در بعضي عنوان احتقار دارد، اين عناوين با كمي تفاوت كه باهم دارند همه با بحث سب مرتبط است. بعضی روایات باب صد و چهل‌وهفت و صد و چهل‌ونه را هم می‌خوانيم مجموعه قاعده عمومي می‌گويد كه حرمت تحقير و إذلال و اهانت به مسلمان و مؤمن است و شامل سب هم می‌شود گر چه قاعده، قاعده اعم است؛ و صلی‌الله علی محمد و آله الاطهار

1. **- وسائل الشيعة، ج‏2، ص: 428.** [↑](#footnote-ref-1)
2. **- وسائل الشيعة، ج‏12، ص: 266.** [↑](#footnote-ref-2)
3. **- من لا يحضره الفقيه، ج‏3، ص: 300.** [↑](#footnote-ref-3)
4. **- بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏95، ص: 393.** [↑](#footnote-ref-4)
5. **- بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏2، ص: 71.** [↑](#footnote-ref-5)
6. **- وسائل الشيعة، ج‏12، ص: 266.** [↑](#footnote-ref-6)
7. **- همان.** [↑](#footnote-ref-7)
8. **- وسائل الشيعة، ج‏12، ص: 267.** [↑](#footnote-ref-8)